

**Basics and principles governing the judicial interpretation of economic crimes in Iranian criminal law**

**Abstract**

Judicial interpretation is one of the methods of interpretation of the law, in which the judicial authority interprets the provisions of the law by studying a legal article, using different methods to resolve a dispute, and in other words, chooses an interpretation to preserve the same text of the law. and can somehow achieve the ultimate goal of the legislator. In legal affairs, the judicial authority does not face any special limitation for interpreting a law, but when the discussion of criminal laws and subsequently the punishment of a person is raised, a special framework for interpretation emerges. The principle of legality of crime and punishment, the principle of acquittal, the narrow interpretation of criminal laws and the interpretation in favor of the accused are the most important frameworks for interpreting the law, and the judicial authority should interpret the legal article by considering these principles. But sometimes the judicial authorities go to extremes or make miscalculations in the use of some of these principles in such a way that when they come across an incomplete or ambiguous law, they immediately cling to the principle of acquittal and narrow interpretation and acquit the accused; Although this method has merits in many crimes, but in some crimes, including economic crimes, where the legislator's view is strict and as a result, the occurrence of such crimes creates sensitivity among the people, the view and method of the judicial authority should be in the interest of the society and It should also include the protection of the rights of the Treasury and not in such a way that people make a mockery of justice and fair judicial proceedings by committing economic crimes and avoiding legal loopholes. Although interpretation should not be given to the judiciary as a personal and tasteful tool, and special frameworks should surround it, but in some crimes, due to the importance of the interest of the society, some principles should not prevent the realization of justice, and even though And we accept the necessity of the principles of interpretation, but it is observed that in many cases in economic crimes, as soon as there is a suspicion of committing a crime, without considering the benefit of society and interpretation in favor of justice, by using the principle of acquittal or interpretation in favor of the accused, the accused from all Crimes are acquitted. When the word interpretation is mentioned among some judicial authorities, only the benefit of the accused comes to mind, that this type of view is negative and against justice, and in the interpretation of a law, all aspects of the matter must be weighed and a The legal article should be interpreted in such a way that justice is realized in its true meaning. The research method in this study is descriptive and analytical. In this treatise, we will first examine the types of economic crimes that are committed by government employees, and further examine and explain the view of the legislator of the Islamic Republic in establishing such laws and, accordingly, the best interpretation that can bring us closer to justice.

Key words: defendant - judicial interpretation - crimes of government employees

### مبانی و اصول حاکم بر تفسیر قضایی جرایم اقتصادی در حقوق کیفری ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۵

حمیدرضا صادقیان<sup>۱</sup>

محمد مهدی برغی<sup>۲</sup>

سید مهدی منصور<sup>۳</sup>

#### چکیده

تفسیر قضایی یکی از روشهای تفسیر قانون می باشد که مقام قضایی با مذاقه در یک ماده قانونی، با استفاده از روش های مختلف اقدام به تفسیر مفاد قانون برای حل و فصل یک دعوا می نماید و به عبارتی برداشتی را برمی گزیند تا هم متن قانون حفظ شود و هم بتوان به نحوی به هدف غایی قانونگذار نیز دست یافت. مقام قضایی در امور حقوقی برای تفسیر یک قانون با محدودیت خاصی مواجه نمی باشد اما زمانیکه بحث قوانین کیفری و متعاقبا مجازات یک فرد مطرح می شود، چارچوب خاصی برای تفسیر بروز و ظهور پیدا می کند. اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل برائت، تفسیر مضیق قوانین کیفری و تفسیر به نفع متهم مهمترین چارچوب های موجود برای تفسیر قانون است و مقام قضایی بایستی با در نظر گرفتن این اصول اقدام به تفسیر ماده قانونی نماید. اما گاهی مقامات قضایی در استفاده از برخی از این اصول دچار افراط یا اشتباه محاسباتی می شوند به گونه ای که تا با یک قانون ناقص یا مبهم مواجه می شوند بلافاصله به اصل برائت و تفسیر مضیق تمسک بسته و متهم را با برائت مواجه می سازند؛ هرچند این روش در بسیاری از جرایم دارای محاسنی می باشد لکن در برخی از جرایم از جمله جرایم اقتصادی که نگاه قانونگذار سختگیرانه می باشد و به تبع آن وقوع چنین جرایمی در میان مردم ایجاد حساسیت می کند، باید نگاه و روش مقام قضایی نفع جامعه و حفظ حقوق بیت المال را هم در برگیرد و به گونه ای نباشد که اشخاصی با ارتکاب جرایم اقتصادی و با گریز از خلالهای قانونی، عدالت و رسیدگی قضایی عادلانه را به سخره بگیرند. هرچند نباید تفسیر به عنوان یک ابزار سلیقه ای و شخصی در اختیار مقام قضایی قرار گیرد و چارچوب های خاص باید آن را احاطه نمایند لکن در برخی از جرایم با توجه به اهم بودن نفع جامعه بایستی برخی از اصول مانع از تحقق عدالت شوند و هرچند وجود و وجوب اصول تفسیر را می پذیریم.

واژگان کلیدی: متهم - تفسیر قضایی - جرایم کارکنان دولت جرایم اقتصادی

<sup>۱</sup> دانشجوی رشته دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.

<sup>۲</sup> استادیار گروه حقوق کیفری و جرم شناسی، دانشگاه میبد، میبد، ایران (نویسنده مسئول)

<sup>۳</sup> استادیار گروه حقوق کیفری و جرم شناسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.

## مقدمه

جرایم اقتصادی یکی از چالش‌های جامعه امروزی مخصوصاً در کشورهای در حال توسعه است که امنیت کشورها را مورد تهدید قرار می‌دهد. توسعه جرایم اقتصادی موجب جلوگیری دولت به اهداف ملی در زمینه امنیت اقتصادی شده و روند عمومی امور را به خطر می‌اندازد. جرایم اقتصادی و فساد در کشور ما به یکی از معضلات بسیار بزرگ تبدیل شده است. در نتیجه اهمیت برخورد با جرایم اقتصادی بیش از پیش نمایان است. چالش‌هایی از قبیل عدم تعریف جرم اقتصادی و بالطبع عدم تعیین مصادیق آن، نابسامان بودن و بعضاً نامناسب بودن قوانین، هماهنگی و ارتباط ضعیف بین نهادهای مسئول جلوگیری و مبارزه با جرائم اقتصادی، ضعف آمار و اطلاعات و غیره در جلوگیری و کنترل جرائم اقتصادی و مبارزه با آن وجود دارد.

اقتصاد در زندگی افراد جامعه، نقش بی‌بدیلی را ایفا می‌کند و به دلیل برخورد مستقیم با زندگی مردم، اساسی بوده و به هیچ عنوان نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ به نحوی که به نقل از معصومین، نابسامانی در حوزه اقتصاد نه تنها باعث اختلال در حوزه‌های دیگر زندگی می‌شود بلکه دین و معاد انسان را نیز تحت تاثیر خود قرار می‌دهد.

اقتصاد کشور نبض تپنده و قدرت هر جامعه است، بگونه‌ای که هر اجتماعی با تکیه بر پایه‌های نظام اقتصادی قدرتمند می‌تواند از لحاظ سیاسی مطرح و با ثبات بماند و به عبارتی هر کشوری با روی آوردن به اقتصاد محکم و استوار می‌تواند در جهت دستیابی به یک نظام با صلابت تبدیل گردد. اهمیت تحقیق درباره سیاست‌های جنایی در حقوق اقتصادی و مفاسدی که نظام اقتصادی را دچار بحران و اختلال می‌نماید، بالاخص در دوران کنونی برای همه دانش پژوهان مهم و ضروری است چرا که استحکام تمام بنیانها، سیستم‌ها و نظام‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی براقصد کشور استوار میگردد. به عبارت دیگر استخوان بندی و اسکلت همه نظام‌های اجتماعی و سیاسی بر پایه اقتصاد کشور متکی است. بنابراین هر گونه تزلزل و بی‌عدالتی که در آن رسوخ نماید تمام ارکان جامعه را متأثر خواهد نمود. بدیهی است عدم وجود تشکیلات سازمان یافته و برنامه ریزی و وجود مشکلات عدیده و گاه سیاست‌های غلط اقتصادی و صدها عامل ناشناخته دیگر دست به دست هم داده و اقتصاد ما را بسان کلاف پیچیده‌ای نابسامان نموده است (کوشا و دهقانی سانج، ۱۳۹۶).

جرایم اقتصادی از اصطلاحات علم حقوق بوده و به معنای رفتار و اعمال مجرمانه یا جرایمی هستند که تاثیر به سزایی در نظام اقتصادی دارند. فساد اقتصادی به متمرکز کردن ثروت‌ها گرایش دارد و نه فقط شکاف میان غنی و فقیر را افزایش می‌دهد که برای مرفهان، ابزارهای نامشروع حفاظت از موقعیت و منافعشان را تامین می‌کند. فساد اقتصادی شرایطی را فراهم می‌نماید که در سایه آن، دیگر انواع جرایم تسهیل می‌یابند. عوامل متعددی موجب اهمیت جرایم اقتصادی شده است. شرایط رشد اقتصادی کشور، برنامه‌های توسعه بخشی، حساسیت افکار عمومی، توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات، تاثیر جرایم اقتصادی بر رقابت پذیری اقتصاد، مطالبات مقام معظم رهبری، الزامات سند چشم‌انداز و قوانین برنامه‌ای؛ همه و همه از جمله عواملی هستند که اهمیت برخورد با جرایم اقتصادی را افزایش داده‌اند.

مهمترین چالش در مبارزه با جرائم اقتصادی ارائه تعریفی مناسب از آنها است. با وجود اینکه سالها از عنوان شدن جرم اقتصادی در کشورهای مختلف و مجامع بین‌المللی می‌گذرد و سیاستهای ملی در قالب قوانین کیفری داخلی و سیاستهای فراملی در قالب کنوانسیونهای بین‌المللی نظیر پالمو و مریدا، برای مبارزه با جرائم و فساد اقتصادی پا به عرصه وجودی گذاشته اند، اما تاکنون تعریفی جامع و مورد اتفاق برای این نوع جرم ارائه نشده است. اگر بر این باور باشیم که جرم

اقتصادی ویژگیهای خاص خود را دارد که به نوبه خود نوع برخورد با آنها را دگرگون میکند پس باید تعریفی از آن به دست داد تا حدود و مصداقهای آن با دیگر جرائم دچار همپوشانی نشود. جرائم اقتصادی در کنار واژگانی چون فساد و جرائم سازمان یافته از علوم سیاسی و اقتصادی به جرمشناسی راه یافته اند و جرمشناسی چون در پی بررسی علل وقوع جرم و نحوه شناسایی مجرمین و پیشگیری از این قبیل جرائم می باشد؛ چندان در پی شناسایی دقیق جرائم اقتصادی و تفکیک صحیح این اصطلاح از عناوین مشابه نیست. در حالیکه در حقوق کیفری اصل قانونی بودن جرم و مجازاتها میطلبد تا مفاهیم به درستی از هم تفکیک شوند (مهدوی پور، ۱۳۹۰).

شرح و تفسیر قانون یکی از روش های پذیرفته شده در نظامهای حقوقی جهان است؛ بدینگونه که دادرس در مقام رسیدگی و احقاق حق نیازمند تفسیر مقرراتی است که قصد دارد به آنها استناد نماید و در این راستا مکاتب تفسیری مختلفی پدید آمده اند که حقوق دانان و قضات با مراجعه به مبانی آن از قوانین موضوعه تفسیرهای خاصی را ارائه می دهند. در پاره‌ای از اوقات ممکن است عبارت قانون مبهم یا ناقص باشد به طوری که نتوان آن را بر کلیه موارد مربوط به یک امر، تسری داد؛ در این قبیل موارد چنانچه قانونگذار مبادرت به رفع ابهام یا نقص قانون کند، تفسیر را قانونی نامند. ارزش و اعتبار این نوع از تفسیر، مانند خود قانون است و برای تمام افراد و دادگاهها الزام آور است چرا که قانونگذار درصدد بیان مراد خود از قانون قبلی بوده و مبادرت به وضع قانون جدیدی نکرده است. به همین جهت این تفسیر نسبت به اعمالی که قبل از تفسیر آن صورت گرفته، عطف به ما سبق می شود و قابلیت اجرایی پیدا می کند. تفسیر قانونی "قوانین عادی"، به موجب اصل هفتاد و سوم قانون اساسی به عهده مجلس شورای اسلامی است و تفسیر اصول "قانون اساسی" به موجب اصل نود و هشتم قانون اساسی در صلاحیت شورای نگهبان است.

تفسیر قانونی، بر دیگر انواع تفسیر ترجیح دارد زیرا قانونگذار بیش از هر مقام دیگر، به مقصودی که از وضع قانون داشته آگاه است و تنها او می تواند معنای درست قانون را تعیین کند ضمن آن که این تفسیر با اصل جدایی قوای سه گانه موافق تر است (کاتوزیان، ۱۴۰۱).

اما گاهی با مراجعه به متن قانون نمی توان حکم کلی موضوع را یافت و در اینجا این وظیفه مقام قضایی است که با استنباط خود اقدام به تفسیر و متعاقباً حل و فصل قضیه نماید. به این نوع تفسیر، تفسیر قضایی گفته می شود و تفسیری از قانون است که دادگاه ها هنگام حل و فصل دعوایی معین، ارایه می دهند. این تفسیر حق قاضی است و وی موظف است قوانین مجمل یا ناقص را تفسیر نماید تا بتواند دعوایی را که نزدش طرح شده، پایان بخشد. البته قلمرو این گونه تفاسیر، محدود به همان دعواست و قاضی ناگزیر نیست در دعوای مشابه دیگر که در آینده به وی ارجاع داده می شود، از تفسیر قبلی خود یا تفسیر دیگر دادگاه ها پیروی کند. این شیوه تفسیر، در امور غیر جزایی با انعطاف بیشتری همراه است.

آن چیزی که تفسیر را احاطه کرده است اصولی می باشد که در نگاه اول، صرفاً نفع متهم از آن برداشت می شود. اصل برائت یعنی آنکه یک شخص چه مرتکب جرم شده یا نشده باشد، فرض و اصل بر آن است تا صدور حکم نهایی چنین جرمی به شخص منتسب نمی گردد و در هر لحظه از رسیدگی اصل برائت همانند چتری، محافظ انتساب بزه به وی می باشد. اصل قانونی بودن جرم و مجازات نیز به همین شیوه بدین معنا است که صرفاً افعالی جرم می باشد که در زمان ارتکاب در قوانین حکومت تحت عنوان جرم با یک مجازات روبرو باشد. اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین جزایی نیز پیرو اصل قبل، بدین معنا است که نمی توان یک جرم انگاری جدید را به افعال و رفتار سابق افراد تسری داد و یا اصل تفسیر به نفع متهم آن است که در زمان تفسیر قوانین کیفری می باشد ماده قانونی مجمل یا مبهم یا ناقص به نفع متهم تفسیر گردد. همانطور که بدو نیز گفته شد در نگاه اول، صرفاً نفع متهم به چشم می خورد اما نکته این که در این اصول

نهفته است فراتر از این مطلب می باشد. چنین اصولی به جهت حمایت از آزادی های فردی و جلوگیری از سلب آزادی افراد وضع شده است. اما گاهی برخی از جرایم در بین اجتماع دارای اهمیت و حساسیت ویژه ای می باشند؛ از جمله این جرایم، جرایم اقتصادی بخصوص ارتکاب یافته توسط کارکنان دولت می باشد. در وضعیت فعلی کشور نیز تحقق چنین جرایمی با واکنش منفی اجتماع مواجه است و در نگاه اجتماع گاها ارتکاب جرم اقتصادی توسط یک کارمند را به کل آن نهاد و یا مجموعه حکومت تسری می دهد. در مذاقه در قوانینی که به مجازات جرایم اقتصادی اختصاص یافته نگاه سختگیرانه قانونگذار مشهود می باشد به نحوی که اگر یک شخص غیر کارمند مرتکب چنین جرمی شود یا مجازات نمی گردد و یا با مجازات سبکتری مواجه می شود. در اینخصوص قوانین مربوط به جرایم اقتصادی با نقص و اجمال فراوانی مواجه می باشد که بسیار مسیر را برای تفسیر فراخ نموده است. در این راستا مقام قضایی از یک رو با تفسیر به نفع متهم مواجه است و از روی دیگر با نفع اجتماع و عدالت و به عبارت دیگر حفظ حقوق بیت المال. آن چیزی که در این رساله مورد بررسی قرار گرفته آن است که مقام قضایی در مواجه با جرایم اقتصادی که توسط کارکنان دولت تحقق یافته است، می بایست چه تفسیری را انتخاب نماید تا ضمن رعایت حقوق متهم، نفع اجتماع و حقوق بیت المال نیز دچار خدشه نشود و در هر صورت عدالت به معنای حفظ حقوق تمامی افراد دخیل در ارتکاب جرم به حد اعلی محقق شود.

#### ۱- مبانی فقهی برخورد با جرایم اقتصادی

ما در این قسمت به مبانی فقهی برخورد با جرایم اقتصادی می پردازیم. براساس مبانی فقهی آن مالی که از جرایم به دست می آید دارای حرمت می باشد و اگر این اموال برای عموم مردم باشد، از نظر شرعی پاسخگویی آن نیز در قبال عموم جامعه باید باشد. همچنین براساس قاعده حرمت تعاون بر گناه، اگر مال حلالی برای راه حرام مصرف شود نیز دارای حرمت شرعی می باشد.

#### ۱-۱- حرمت مال موضوع جرایم اقتصادی

ارتکاب جرم اقتصادی مستقیماً به اموال افراد و یک دولت یا حکومت مرتبط می باشد. یعنی فردی با ارتکاب یک بزه اقتصادی، در عمل برای کسب اموال و منافع حاصل از آن اقدامات مجرمانه را مرتکب می شود. درخصوص حرمت مال موضوع جرایم اقتصادی ما با قاعده کلی اکل مال به باطل مواجه هستیم. اکل اموال مردم، یعنی گرفتن آن و یا مطلق تصرف در آن است که به طور مجاز، خوردن مال مردم نامیده می شود (گرجی، ۱۴۰۱).

کلمه باطل در مقابل حق است که به معنای امری است که به نحوی ثبوت داشته باشد؛ پس باطل چیزی است که ثبوت ندارد. باطل از ریشه بطل به معنای نابودی و ناپایداری و ضد حق است (طریحی، ۱۳۸۷). پس براساس قاعده اکل مال به باطل گاهی اموال دیگران برحسب ظلم و تعدی تصرف می شود مثل سرقت و کلاهبرداری و گاهی اموالی است که از راه نامشروع به دست می آید مثل قمار و پولشویی و گاهی مال حلالی است که در راه حرام مصرف می شود مثل پرداخت رشوه توسط راشی.

امام علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: «اگر مالی به ناحق به کسی داده شده باشد، آن اموال را ولو مهر زنان شده باشد، بازستانده و به بیت المال بر می گردانم» به روشنی پیداست که تصاحب و تملک بدون استحقاق اموال بیت المال، به نوعی یک جرم مقدم است که با به جریان انداختن این اموال کثیف و نامشروع در کانالهای مشروع، به تطهیر آنها پرداخته شده است. بنابراین اموالی از این قبیل، در هر موقعیتی که یافت شوند باید به حال اولیه خود بازگردانده شوند و با مرتکبین آنها

نیز برخوردار شود و به دست می آید که از نظر اسلام هرگونه تصرف در اموال باید براساس حق، عدالت و قسط باشد و هرچه غیر از این باشد، حرام و باطل است (مهدوی و همکاران، ۱۳۹۶).

به طور کلی، هرگونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً مشخص نباشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد و خرید و فروش وسایل فساد و گناه، همه تحت این قاعده قرار دارد و آیه مربوط به قاعده اکل ما به باطل عمومیت دارد و ذکر قمار و همانند آن برای بیان نمونه و مصداق باطل می باشد (طباطبایی، ۱۳۸۵). پس می توان اظهار داشت آنچه‌یزی که شرعاً و عقلاً کسب غیرمشروع و غیرقانونی محسوب می شود مشمول قاعده اکل مال به باطل است.

همچنین در اداره اموال بیت المال که حکومت افراد امینی را برای اداره آن برمی گزیند بایستی گفت هرگونه تصرف بدون مجوز امین در اموال بیت المال یا اخذ بدون مجوز مال از مردم، باطل است. لذا در جامعه اسلامی، هم دخل و خرج، هم تولید و توزیع باید با معیارهای صحیح و مشروع، انجام پذیرد (اسماعیلی، ۱۳۷۳).

فلذا براساس موازین فقهی، کلیه اموالی که از جرایم اقتصادی حاصل می شود براساس قاعده اکل مال به باطل، حرام است و حرمت این اموال برکسی پوشیده نیست ولکن از آنجاییکه بسیاری از جرایم دارای ریشه های نو و جدید می باشد، نحوه برخورد با آن نیز بایستی جدید و نو باشد اما با تمسک به این قاعده می توان حرمت هرنوع تحصیل مال از طریق نامشروع را اعلام داشت.

#### ۱-۲- حرمت تعاون بر اثم

این قاعده ریشه در آیه دوم سوره مائده دارد که خداوند متعال می فرماید «ولا تعاونوا علی الاثم و العداون». واژه اعانت به معنای یاری، دستگیری، حمایت و کمک است و اثم نیز به معنای تقصیر، گناه و جرم (آذرنوش، ۱۴۰۱). از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره)، تهیه مقدمات و اسباب معصیت برای کسی است که قصد ارتکاب آن را دارد؛ حال آن که تهیه اسباب برای رسیدن به هدف باشد یا نه یا اثم در خارج تحقق یابد یا نه اعانت بر اثم بوده و حرام است. لذا، هرگونه تعاون بر اثم در حوزه اقتصاد و نظام اداری و اقتصاد دولتی و خصوصی می تواند مورد جرم انگاری قرار گیرد.

تعاون بر اثم و گناه در حوزه جرم انگاری در قالب مشارکت و معاونت در جرایم اقتصادی می تواند به عنوان مبنای جرم انگاری مورد توجه قرار گیرد. به عنوان نمونه، خروج از عدالت اثم است و لذا، هر کاری که در حوزه فوق الذکر باعث خروج از عدالت و انصاف توسط حکام دولتی نیز گردد، مصداق تعاون بر اثم می باشد. به عنوان نمونه، اعطای رشوه و پورسانت برای خروج حاکم یا مدیر دولتی از عدالت و انصاف نوعی تعاون بر اثم شمرده می شود. هم چنین لزومی ندارد تعاون بر اثم، قبل از ارتکاب جرم باشد و تسهیل نقل و انتقال اموال و درآمدهای ناشی از فعل حرام نیز می تواند مورد جرم انگاری قرار گیرد. لذا، فعالیت هایی مانند قاچاق مواد مخدر یا فروش اموال مسروقه به خودی خود، جرایم اقتصادی محسوب نمی شوند. لیکن، تسهیل نقل و انتقال و استفاده از این درآمدها، به نوعی تعاون بر اثم شمرده شده و می تواند مورد جرم انگاری قرار گیرد (مهدوی و همکاران، ۱۳۹۶).

عموم جرایم اقتصادی کارکنان دولت بر پایه تعاون بر اثم و عدوان مستقر می باشد چراکه یک شخص کارمند با استفاده ابزاری از موقعیت شغلی و امکانات تحت اختیارش به نفع خود یا دیگری مرتکب جرم می گردد. به طور مثال در جرم رشا و ارتشا، کارمند با اخذ وجه اقدام نامشروعی را به نفع راشی انجام می دهد که اگر چنین موقعیت شغلی را نداشت

نمی‌توانست مرتکب چنین جرمی گردد. فلذا اقدام وی مصداق بارز تعاون و همکاری برای گناه و جرم می‌باشد و حرمت چنین رفتار ناشایستی می‌تواند زمینه برای مجازات چنین افرادی مهیا سازد.

### ۱-۳- قاعده لاضرر

اگرچه در مورد مفاد این قاعده اختلاف نظر وجود داشته است، اما فقها در کتب خود به طور شایع در موارد مختلفی به قاعده لاضرر تمسک نموده‌اند؛ از جمله سقوط فریضه امر به معروف و نهی از منکر در مواضع خوف، رفع وجوب شهادت در هنگام خوف، مفاصه، جعل خیارات مانند غبن، تأخیر، عیب و... در جرایم اقتصادی مانند حرمت احتکار، تدلیس و غش. برخی از بزرگان با توجه به استعمالات مختلف ضرر و ضرار در قرآن و روایات، کلمه ضرار را به معنی خسارت و ضرر معنوی و کلمه ضرر را به معنی ضرر مادی مالی دانسته‌اند (خمینی، ۱۳۸۱).

برای مشخص نمودن کاربرد اصل لاضرر در حقوق کیفری نخست، باید مشخص نماییم اصل لاضرر، چه نوع حکمی است. توضیح آنکه پیامبر اسلام (ص) سه نوع حکم صادر می‌کردند: یکی احکام شرعی که از ناحیه خداوند بوده و دیگری احکام قضایی که در مقام رفع مخاصمه داده شده و در نهایت احکام حکومتی که در مقام مدیریت جامعه بیان می‌شده است. لذا، مفاد قاعده لاضرر در حقوق کیفری بر این مبنا استوار است که پیامبر اکرم (ص) از باب حاکم جامعه، حکم حکومتی صادر نموده و بدین وسیله افراد را از اضرار به غیر منع نموده است.

حکم حکومتی بودن قاعده لاضرر این خصوصیت را دارد که بر اساس آن می‌توان برای اعمال مدیریت به طور کلی و مدیریت اقتصاد جامعه و کشور اقدام به جرم‌انگاری نمود. قاعده «الضرر یدفع بقدر الامکان» نیز به نوعی توجیه‌کننده مجازات برای جرایم اقتصادی بر اساس اصل لاضرر می‌تواند باشد؛ یعنی بر اساس عمل به مصالح مرسله، دفع ضرر قبل از وقوعش با تمام وسایل ممکن واجب است. از این روست که جهاد برای دفع شر دشمنان مشروع شده است و مجازات‌ها برای از بین بردن جرم‌ها واجب شده است. در حقوق ایران سیاست جنایی ضابطه خود را بر تقسیم بندی تخلفات اقتصادی به خرد و کلان، بنا می‌کند و با تعریفی که از جرایم خرد یا کلان به دست می‌دهد و تصمیمی که می‌گیرد نسبت به جرم‌انگاری تخلفات اقتصادی کلان یا هر دو اقدام می‌کند. سیاست جنایی در حال حاضر در ایران بر جرم‌انگاری تخلفات اقتصادی کلان متمرکز است و در زمینه جرم‌انگاری تخلفات خرد، سیاست اهمال را در پیش گرفته است (مهدوی و همکاران، ۱۳۹۶).

پس می‌توان برای مجازات افراد در جرایم اقتصادی از قاعده لاضرر استفاده نمود چراکه در شخص مرتکب با اعمال مجرمانه خود عملاً به اموال و دارایی‌های افراد و حکومت ضرر مستقیم وارد می‌سازد و هرچند برخی از جرایم اقتصادی ریشه فقهی ندارد اما حکومت می‌تواند با استفاده از قاعده لاضرر، برای چنین جرایمی نیز مجازات‌های متناسب در نظر بگیرد.

### ۱-۴- قاعده نهی دارا شدن بی‌جهت

استیفاء بلاجهت (نامشروع)، افزوده شدن بر دارایی کسی بدون سبب و با هزینه و زیان دیگری است. مبنای حقوقی استیفاء بلاجهت، تحصیل ثروت نامشروع است نه تقصیر در اضرار یا ایجاد نفع یا برهم خوردن تعادل بین دو دارایی. قانونگذار باید از تشکیل ثروت‌های بدون سبب مشروع پیش‌گیری کند و شخصی را که به ضرر دیگری بدون سبب مشروع دارا شده است ملزم نماید تا اموال را که ناروا استیفاء کرده است به مالک آن برگرداند.

در قرآن مجید در سوره نساء آیه ۲۹ آمده است که: «اموال یکدیگر را به باطل مخورید، مگر اینکه به تراضی و در نتیجه تجارت باشد». در آغاز این آیه، خوردن مال دیگری از راه باطل نهی شده است و در پایان، از داد و ستد مبتنی بر تراضی، به عنوان یکی از شایع‌ترین و مهم‌ترین اسباب مشروع نقل ثروت، نام برده می‌شود. از جمع بین این دو بخش، که به ظاهر بی‌ارتباط می‌نماید (زیرا، تجارت و تراضی از مانده‌های اکل مال به باطل نیست تا از آن استثناء شود)، به خوبی برمی‌آید که توزیع ثروت و جابه‌جایی اموال از یک دارایی به دارایی دیگر بایستی از راه مشروع و اسباب قانونی صورت پذیرد و نمی‌توان مال دیگری را به باطل خورد و به هزینه او ثروتمند شد. حدیث علی الید (علی الید ما اخذت حتی تودی) نیز مبنای دیگری برای جبران بخش مهمی از استفاده‌های بدون جهت قرار می‌گیرد. زیرا، به موجب این قاعده، هرکس مال دیگری را در تصرف خود دارد باید آنرا به صاحبش بازگرداند. این حکم بیشتر جایی به کار می‌رود که شخص عین معلق به دیگری را در اختیار دارد و ضامن بازگرداندن آن می‌شود. کسی هم که مال دیگری را بدون حق خورده است، مال او را بر دارایی خود افزوده و ضامن تادیه آن است (کاتوزیان، ۱۳۸۶).

به موجب اصل ۱۴۷ قانون اساسی: «مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد، محترم است؛ ضوابط آنرا قانون تعیین می‌کند.» بنابراین ماده مالکیت شخص از راه غیرمشروع، غیرمحترم و ناروا می‌باشد. همچنین اصل ۴۹ قانون اساسی اذعان می‌دارد: «دولت موظف است ثروت‌های... غیرمشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند...» این ماده تکلیف ثروت‌های نامشروع را مشخص گردانیده است.

رکن قانونی استیفاء بلاجهت فقدان سبب است. مقصود از سبب، منبع و مستند داراشدن است. قانونگذار راه‌های مجاز جابه‌جایی مال از یک دارایی به دارایی دیگر و تحصیل ثروت را تعیین کرده است. هرگاه ثروتی از راه‌های (مجاز) قانونی بدست آید مشروع است وگرنه مال تحصیل شده فاقد سبب مشروع و در زمره اموال نامشروع قرار می‌گیرد. از آنجا که قراردادها و قواعد حقوقی اسباب متعارف و شناخته شده‌اند، هرگاه کسی با یک قرارداد معتبر مالی بدست آورد، یا به حکم قانون به ارزش افزوده‌ای دست یابد؛ از طریق مشروع و با یک سبب قانونی دارا شده است و همچنین اذن مجانی مالک نیز سبب مشروع دیگری است که گاه وسیله داراشدن اشخاص قرار می‌گیرد. بنابراین هرگاه بر دارایی شخصی با کم شدن از دارایی دیگری افزوده شود، در حالی که هیچ یک از سبب‌های مشروع اعم از قرارداد، اذن مالک یا یک قاعده حقوقی آنرا توجیه نمی‌کند، داراشدن بدون سبب محقق شده است (قاسم زاده، ۱۴۰۰).

در تمامی جرایم اقتصادی، فرد مجرم که کارمند دولت می‌باشد، با اقدامات مجرمانه و نامشروع خود اقدام به جمع‌آوری اموال و دارایی‌های نامشروع می‌کند که این جمع‌آوری اموال گاهی به نفع خود مرتکب می‌باشد و گاهی به نفع دیگری است و لکن در هر صورت موجبات فراهم شدن اموال نامشروع توسط کارمند دولت فراهم شده است. قاعده نهی دارا شدن بی‌جهت را می‌توان در قانون مبارزه با پولشویی نیز مشاهده و ملاحظه نمود. در این قانون هرچند اصل بر صحت معاملات است لکن هر نوع معامله‌ای که دارای منشاء مجرمانه می‌باشد و یا معاملات مشکوک می‌تواند شرایط را برای تعقیب مرتکبی که بدون جهت اموالی را تحت اختیار خود قرار داده است، فراهم نماید.

## ۲- مبانی حقوقی برخورد با جرایم اقتصادی

در این قسمت به مبانی حقوقی و عقلی برخورد با جرایم اقتصادی می‌پردازیم. به عبارتی حکومت به چه علتی و با چه هدفی و یا با چه پشتوانه‌ای می‌خواهد و می‌تواند با جرایم اقتصادی برخورد نماید و نوع نگاه خود را براساس آن تنظیم کند که این نگاه در مجموعه قوانین متبلور می‌شود.



## ۲-۱- نظم اجتماعی

یکی از اصولی که می توان بر اساس آن اقدام به جرم انگاری نمود، اصل نظم است. حضرت علی (ع) تقوا و نظم را در یک سطح قرار داده. از طرف دیگر، جرم انگاری بر اساس اصل نظم در امور اقتصادی دارای سابقه در متون فقهی است که در این مورد می توان تصرف غیرقانونی را نام برد. تصرف غیرقانونی از جرایم اقتصادی است. فقها در کتب خویش از تصرف غیرقانونی به معنای امروزی و با همان تصویری که امروزه از آن در ذهن حقوقدانان وجود دارد ذکری به میان نیاورده و مطالبی در این خصوص عنوان ننموده اند. دلیل این امر نیز فقدان دولت و حکومت به معنای امروز و به وضع فعلی است (مهدوی و همکاران، ۱۳۹۶).

مسئله تصرف غیرقانونی در کتابهای فقها در مباحث خمس و زکات مورد بحث قرار گرفته و به مواردی در رابطه با مأموران وصول زکات و خمس و موارد مصرف آن ها اشاره شده است. مقررات زکات و خمس و وصول و مصرف آن در موارد معین در قرآن مجید روشن شده است. حال چنانچه مأموری، مال وصول شده به عنوان خمس یا زکات را در سایر امور خیریه مصرف کند، از آنجائی که رعایت نظم در امور دینی و دنیوی از واجبات است و مأمور دولت موظف به رعایت نظم در انجام وظیفه خود می باشد و با تصرف غیرقانونی در واقع برخلاف نظم عمل کرده است، از این حیث مستحق تعزیر می باشد (نورزاد، ۱۳۸۹).

اگر رعایت قانون را به نحوی رعایت نظم تعریف نماییم، مشاهده می کنیم که ارتکاب جرم یعنی عدم رعایت قانون و به تبع آن بر هم زدن نظم. در جرایم اقتصادی شخص کارمند دولت که وفق مقررات، نظم با انجام وظیفه وی عجین شده است، با ارتکاب جرم در حیطه کاری خود، عملاً نظم یک مجموعه اداری را بر هم میزند. به طور مثال زمانیکه یک کارمند با اخذ رشوه اقدام به جابه جایی اموال و دارایی های تحت اختیار خود به نفع دیگری می کند بدین صورت تعریف می شود که وی با برهم زدن نظم اداری خاص که برای جابه جایی اموال فوق در نظر گرفته شده، مرتکب جرم گردیده است. فلذا می توان چنین شخصی را به علت برهم زدن نظم اداری که قانون آن را جرم انگاری نموده و برای آن مجازات تعیین کرده است، مجازات نمود.

## ۲-۲- مصلحت در امور حکومتی

مصلحت عبارت است از آنچه با مقاصد انسان در امور دنیوی یا اخروی یا هر دو موافق بوده و نتیجه آن به دست آوردن منفعت یا دفع ضرری باشد. مصلحت عبارت است از تدبیری که دولت اسلامی به منظور رعایت منافع مادی و معنوی جامعه اسلامی و در راستای اهداف شارع مقدس اتخاذ می کند (هاشمی، ۱۳۸۱)

حضرت امام خمینی (ره) و دیگر فقها مفهوم ضرر را عبارت از وارد نمودن نقص مالی، جانی، عقلی یا روحی دانسته اند. اقتضای قاعده لاضرر رعایت مصالح و مفاسد است؛ زیرا ضرر به معنای مفسده است و هرگاه شرع مفسده را نفی کند، لازمه اش اثبات نفع است که همان مصلحت می باشد. این تعریف از ضرورت آن را به مفهوم مصلحت نزدیک می کند، چون که در عدم رعایت مصلحت نیز در واقع نوعی ضرر بالقوه نهفته است. بنابراین، تشخیص مصلحت، به معنای تشخیص ضرورت است که با احکام ثانویه و حکومتی تناسب دارد و در آن گستره اختیارات ولی امر و نهادهای مرتبط با وی محدود به وضعیت های اضطراری و نیازهای غیرقابل اجتناب جامعه خواهد بود.

اصل مصلحت در احکام ثانویه و حکومتی می تواند مبنای جرم انگاری جرایم اقتصادی قرار بگیرد. احکام ثانویه زمانی صادر میگردند که به دنبال اوضاع خاص و استثنایی و به سبب ناتوانی از انجام احکام اولی باید به طریق دیگری عمل نمود.

احکام حکومتی نیز احکامی هستند که ولی فقیه با توجه به مصلحت جامعه و برای حفظ نظام حکومتی مقرر می‌دارد؛ به عنوان مثال، تجارت بر اساس رضایت طرفین در اسلام آزاد است. حرام دانستن تجارت حلال و آزاد تحت عنوان قاچاق کالا حکمی حکومتی است (مهدوی و همکاران، ۱۳۹۶).

از نظر فقهای متأخر امامیه، حکومت اسلامی می‌تواند هر قانونی که مطابق با مصلحت نظام است، وضع و ناقضان آن را تعزیر کند (عینی نجف آبادی، ۱۳۷۲) در شریعت اسلام و در ارتکاب معاصی اصل بر اجرای تعزیر است. لکن، شریعت به طور استثنایی اعمال تعزیر در غیر معصیت یعنی مواردی که به تحریم آن تصریح نشده است را جایز میدانند. البته به شرط آنکه مصلحت عامه، اقتضای تعزیر را داشته باشد. تأسیس مزبور در فقه عامه مبتنی بر این قاعده است که ضرر خاص برای دفع ضرر شدید عام تحمل می‌شود و برای دفع ضرر شدید باید آن را تحمل کرد.

در این مورد رفتار ارتكابی به خودی خود حرام نیست، بلکه به خاطر وصف خاص، حرام می‌شود. پس اگر رفتار مرتکب متصف به وصف مورد نظر شد، حرام خواهد بود، والا مباح است؛ مانند جرایم مالیاتی و جرایم گمرکی. در جرایم مالیاتی رفتار ارتكابی به خودی خود جرم نیست، بلکه به دلیل عدم پرداخت مبلغی که حکومت اسلامی پرداخت آن را جهت حفظ نظام اقتصادی ضروری دانسته، این رفتارها جرم انگاری شده‌اند. در این جرایم، وصفی که علت مجازات است، عبارت از اضرار به مصلحت و نظم عمومی است. هرگاه این وصف در رفتار مرتکب وجود داشت، مستحق مجازات خواهد بود و حاکم باید او را به یکی از مجازاتهای تعزیری که آن را مناسب تشخیص میدهد، محکوم کند (مهدوی و همکاران، ۱۳۹۶). در جرایم اقتصادی کارکنان دولت نیز مصلحت حکومت بر آن است که برای جلوگیری از چنین جرایمی ضمن ارائه راهکارهای پیشگیری از وقوع جرم، برای افراد مرتکب مجازات سنگینی در نظر بگیرد چراکه یک کارمند دولت، نمایه یک دولت محسوب می‌شود و ارتکاب جرم توسط وی می‌تواند به کل دولت تسری یابد؛ فلذا قانونگذار می‌کوشد با تعیین مجازات‌های سختگیرانه بخصوص انفصال از خدمت در آن سمت، مانع از ارتکاب چنین جرایمی گردد و مصلحت نیز در این است که با مجازات یک فرد، بتوان فساد را از یک سیستم تا حد امکان زدود.

### ۳- ماهیت جرایم اقتصادی

آن مطالبی که در مبحث تعاریف بیان شد کلیاتی از تعاریف مربوط به جرایم اقتصادی بود و لکن در این قسمت ما ماهیت جرم اقتصادی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ناهمسانی تعاریف صورت گرفته از جرم اقتصادی به متفاوت بودن نظام‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، آموزه‌های دینی و شرایط خاص زمانی و موقعیت‌های جغرافیایی کشورها نیز برمی‌گردد. در پاره‌ای از کشورها که نظام اقتصادی متمرکز حاکم است و رقابت آزاد وجود ندارد، جرم اقتصادی دامنه وسیعی دارد و برعکس در نظام‌های غیرمتمرکز که رقابت، آزاد شناخته شده است دامنه اینگونه جرایم بسیار محدود است و به همین خاطر عقیده برخی بر این است که در نظامهای غیرمتمرکز، حقوق جزای اقتصادی وجود ندارد چراکه سیاستهای اقتصادی در دست حاکمیت نیست بلکه خود بازار تعدیل‌کننده و تنظیم‌کننده مکانیزم بازار است و از طرف دیگر چون سیاست‌های کیفری از طرف دولت تعیین و اعمال می‌شود به علت فقدان رابطه میان بازار و دولت، شناخت جرم اقتصادی منتفی است. دامنه اینگونه جرایم در نظام اقتصادی لیبرال محدود است و حقوق کیفری به لحاظ دغدغه حمایت از سرمایه و جلوگیری از رعب و وحشت و فرار سرمایه‌گذاران، جرایم اقتصادی ناچیزی را از نظر کمی پیش‌بینی کرده است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۶).

ماهیت جرایم اقتصادی به گونه‌ای است که همیشه در محدوده مرزهای داخلی محصور نیست. توسعه‌های اخیر در علم و فناوری به ویژه در زمینه رایانه و فناوری اطلاعات، ابعاد تازه‌ای به جرایم داده است. امروزه با توسعه ارتباطات و مبادلات

اقتصادی و جهانی شدن بازارهای مالی، دیگر نمی توان با توجه به شرایط داخلی جرم اقتصادی را تعریف نمود بلکه پیوندهای اقتصادی بازارهای مالی میان کشورها و بازارهای منطقه ای و بحرانهای اقتصادی که به صورت فراگیر، کل منطقه و حتی جهان را تحت تأثیر قرار میدهد، موجب شده تا سازمان های بین المللی و منطقه ای رفتارهای محلّ نظم اقتصادی را تحت عنوان جرایم اقتصادی و فساد مورد بررسی قرار داده و مقرراتی در جهت مبارزه با اینگونه جرایم وضع نمایند. از اقدامات سازمانهای بین المللی و منطقه ای در جهت سیاست های مقابله با جرایم اقتصادی، یکی کنوانسیون پالمو است که در سال ۲۰۰۰ میلادی تحت عنوان کنوانسیون مبارزه علیه جرایم سازمان یافته فراملی با هدف مبارزه با جرایم سازمان یافته است که بخشی از این جرایم دارای ماهیت اقتصادی است و دیگری کنوانسیون مریدا است که با موضوع و هدف مبارزه با مفاسد اداری و مالی در شهر مریدا در مکزیک به تصویب رسید.

معمولا وقتی از جرم اقتصادی سخن گفته می شود بلافاصله نظرها به جرایم فساد مالی و سازمان یافته معطوف می شود درحالیکه همه جرایم فساد مالی، جرم اقتصادی نیستند. اگرچه در اکثر موارد نتایج و عواقب جرایم فساد مالی و جرایم اقتصادی یکسانند. بهعلاوه ممکن است یک عمل مجرمانه، هم فساد مالی باشد و هم جرم اقتصادی محسوب شود. بهعلاوه همان مشکل تعریف در شناسایی جرایم فساد مالی نیز وجود دارد. فساد ذاتا یک جرم اقتصادی محسوب نمی شود چرا که همیشه با انگیزه مالی و اقتصادی همراه نیست هرچند تبعاتی بر اقتصاد و سرمایه گذاری و امنیت اقتصادی داشته باشد. باوجود این، فساد مالی و جرم اقتصادی همپوشانی دارند و بر همین اساس برخی جرایم اقتصادی را نتیجه رفتارهای فساد انگیز دانسته اند. جرایم اقتصادی به طور کلی به دو دسته تقسیم شده اند: اعمال غیرقانونی کسانی که به منظور تحصیل پول برای خودشان مرتکب می شوند و اعمال غیرقانونی کسانی که اساسا برای دستیابی به اهداف شرکت خود یا سازمان های دیگر مرتکب می شوند (میرسعیدی و زمانی، ۱۳۹۲).

در مجموع قوانین کیفری ما جرم اقتصادی تعریف و تبیین نشده و صرفا مصادیقی از آن ذکر شده است. جرم اقتصادی ماهیتا یک جرم مرتبط با اموال می باشد و مرتکب صرفا برای دستیابی به اموال و منافع مالی و اقتصادی مرتکب چنین جرمی می شود. اگر مال را از یک جرم اقتصادی حذف کنیم عملا موضوع جرم منتفی می شود. اما نمی توان هر جرمی که موضوعش مال بود را یک جرم اقتصادی دانست چراکه در بسیاری از جرایم تحت عنوان جرایم علیه اموال و مالکیت، موضوع جرم مال می باشد؛ به طور مثال در سرقت یا تخریب یا تحریق و امثالهم موضوع جرم یک مال می باشد و لکن این مال ارتباطی با اقتصاد یک محل یا کشور ندارد. فلذا هر چند جرم اقتصادی ماهیتا مرتبط با مال و منافع مالی می باشد و لکن این مال و منافع بایستی مرتبط با اقتصاد باشد تا بتوان آن را یک جرم اقتصادی محسوب کرد. فلذا جرم اقتصادی ماهیتا جرمی است که مرتبط با مال در اختیار اقتصاد است و اگر مال خصیصه اقتصادی پیدا کرد و مجرم نیز به این نوع مال دست درازی نمود عملا مرتکب یک جرم اقتصادی شده است. هرچند همانطور که در بدو بحث نیز اشاره شده قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ صرفا مصادیق جرایم اقتصادی را بیان داشته است و این مصادیق نیز در وضعیت فعلی حصری می باشد و نمی توان این مصادیق را اضافه یا کاست.

### ۳-۱- جرایم علیه سیاستهای اقتصادی

گفته شد که سیاست های اقتصادی دربرگیرنده سیاست های پولی و مالی است. برخی معتقدند که نوع دیگری از سیاست های اقتصادی دولت وجود دارد و آن سیاستهای درآمدی است. اما باید گفت که سیاست های درآمدی، زیرمجموعه سیاستهای مالی است. سیاست پولی کشور توسط بانک مرکزی اتخاذ و ابلاغ می شود که از طریق ابزارهای حداقل ذخیره

قانونی، تعیین نرخ تنزیل مجدد، عرضه اوراق مشارکت و غیره صورت می‌گیرد. آن بخش از اعمال مجرمانه که مخالف اینگونه سیاست‌ها باشد ممکن است در سه دسته قرار گیرد. بخشی مربوط به خلق مجرمانه پول اعم از پول فلزی و اسکناس و اسناد جایگزین پول مثل چک است که با جعل و واردکردن آن به چرخه اقتصادی به نوعی ایجاد پول کاذب نموده و علاوه بر اخلال در نظام پولی و بانکی و تورم، منفعت مادی برای مرتکب نیز به دنبال دارد. پولهای اعتباری مانند چکهای الکترونیکی و تضمینی و مسافرتی و کارتهای اعتباری نیز از این دسته است. خلق مجرمانه از این جهت جرم علیه سیاست اقتصادی دولت محسوب می‌شود که علاوه بر افزایش حجم پول و کاهش ارزش پول و سلب اعتماد عمومی عملاً کنترل و نظارت دولت و بانک مرکزی را که متولی ضرب سکه و چاپ اسکناس است مختل میسازد (میرسعیدی و زمانی، ۱۳۹۲).

جعل اسکناس داخلی یا خارجی یا اسناد بانکی در شرایط عادی جزو جرایم علیه آسایش عمومی دسته بندی می‌شود. اما دقت در متن ماده ۵۲۶ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات بیانگر این است که ارتکاب این جرایم به قصد اخلال در وضع پولی یا بانکی یا اقتصادی یا برهم زدن نظام و امنیت سیاسی، این جرایم را در زمره جرایم اقتصادی قرار می‌دهد (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۸). گرچه در زمان تصویب قانون، توجهی به جرم اقتصادی نشده بود درعین حال چنین عملی به لحاظ اخلال در نظام اقتصادی و برهم زدن سیاست اقتصادی در زمره جرایم اقتصادی قرار می‌گیرد چرا که اینگونه جرایم با توجه به تعریف سیاست های اقتصادی که دربرگیرنده سیاست های پولی و مالی است، اخلال در نظام پولی و مالی محسوب می‌شود.

بخشی دیگر از جرایم مربوط به پول، جرایمی است که به منظور تحصیل مجرمانه پول ارتکاب می‌یابد. جرایمی همچون جرایم بورسی، جرایم مربوط به قیمتها، اوراق مشارکت، قرض پول (ربا) و قاچاق کالا و ارز در این دسته قرار می‌گیرد. جرایم بورسی شامل اقداماتی می‌شود که خارج از روند عادی و صحیح معاملات اوراق بهادار بوده و غالباً توأم با سوءنیت و با توسل به شیوه های غیرقانونی و به منظور قیمت سازی و اخلال در بازار بورس ارتکاب می‌یابد. جرایم مربوط به قیمتها نیز که دربرگیرنده اعمال مجرمانه ای نظیر تجاوز از قیمت مصوب، ایجاد قیمتهای کاذب و اخلال در آزادی حراج و مزایده است و همچنین انتشار امور غیرواقعه درمورد اوراق مشارکت عرضه شده توسط دولت به منظور سلب اعتماد مردم و تحریک به استرداد این اوراق به منظور خرید آن ها توسط فرد تحریک کننده نیز مصادیق جرم اقتصادی با عنوان تحصیل مجرمانه پول محسوب می‌شود (میرسعیدی و زمانی، ۱۳۹۲).

گرفتن ربا و سوءاستفاده از اضطراب اشخاص در دادن قرض یا بهره و وساطت در ربای قرضی نیز به لحاظ فلسفه ربا که به نوعی مانع امر تولید می‌شود، اخلال در نظام اقتصادی و جرم علیه سیاست اقتصادی محسوب می‌شود زیرا رباگیرنده بدون هیچ فعالیت تولیدی و اقتصادی مبالغی را از طریق مجرمانه تحصیل می‌کند.

گاهی اوقات منشا پول تحصیل شده قانونی است ولی بخشی از درآمد که سهم دولت است و جزو درآمدهای دولت برای مخارج عمومی محسوب می‌شود و تکلیف اشخاص به پرداخت این وجوه است با عدم تکالیف قانونی و پرداخت آن ها عنوان جرم اقتصادی دارد که از آن به حبس مجرمانه پول تعبیر می‌شود. حبس مجرمانه پول، در برگیرنده اعمال و رفتارهای مجرمانه ای مانند تقلب مالیاتی از طریق اظهار نادرست مالیاتی یا دستکاری در دفاتر، تقلب گمرکی (واردات و صادرات کالا بدون اظهارنامه یا اظهارنامه نادرست) و پولشویی می‌شود. جرایم مرتبط با پرداخت مالیات به دلیل اتکای اقتصاد بسیاری از کشورها بر مالیاتی است که از مردم دریافت می‌شود و ناهنجاری در پرداخت آن می‌تواند به متزلزل

شدن اقتصاد منجر شود و این دسته از جرایم برخلاف دیگر جرایم اقتصادی بر ضد دولت است و مزایای شهروندان به طور مستقیم، هدف جرم واقع نمی شود (نورزاد، ۱۳۸۹).

در این راستا می توان گفت گاهی ارتکاب جرم اقتصادی در راستای اهداف و سیاست های اقتصادی صورت می گیرد. به طور مثال زمانیکه اقتصاد ما مبتنی بر اسلام می باشد و سیاست های اقتصادی نیز اسلامی است، مرتکب با ارتکاب جرایم اقتصادی علیه این سیاست ها و اهداف اقدام می نماید. گاهی سیاستهای پولی و مالی و بانکی تنظیمی توسط دولت مورد هجمه قرار می گیرد و در هر صورت ارتکاب جرم علیه این اهداف اقتصادی می باشد به طور مثال زمانیکه سیاست مالی کشور مبتنی بر اخذ مالیات می باشد، افراد با ارتکاب جرایم مالیاتی اقدام به مبارزه با این سیاست می نمایند و یا زمانیکه سیاست کشور مبتنی بر شفافیت مالی در حوزه بانکی است، افراد با استفاده از پولشویی اقدامات مجرمانه خود را برخلاف سیاستهای کشور تنظیم می نمایند.

### ۳-۲- جرایم علیه فعالیت های اقتصادی

فعالیت های اقتصادی در سه محور تولید، توزیع و مصرف در جریان است و عملکرد بازار در این رابطه، تمامی عوامل اعم از تولیدکننده، توزیع کننده، مصرف کننده، بورس و اوراق بهادار، صادرات و واردات، محیط زیست، رقابت مشروع، بازار پول و ارز و به طور کلی همه عوامل اقتصادی در یک جامعه را در بر می گیرد. این سه محور که به محورهای جرایم علیه فعالیت های اقتصادی میپردازند شامل دوره فعالیتهای اقتصادی (شروع و پایان فعالیت) ابزارهای اقتصادی (شرکت ها و بنگاه های اقتصادی) و موضوع فعالیت های اقتصادی (حوزه رقابت و مصرف) می شوند. طبق این ضابطه، هرگونه جرمی که مخل فعالیت اقتصادی شود، خواه از طرف یک شرکت تجاری یا بنگاه اقتصادی سر زده باشد، خواه از طرف اشخاص حقیقی و خرده فروشان، می تواند در قلمرو جرم اقتصادی قرار گیرد (میرسعیدی و زمانی، ۱۳۹۲).

طبق نظر پروفسر تراکمن، جرم اقتصادی به دو گروه تقسیم می شود. گروه اول فعالیت های اقتصادی اساساً نامشروع و غیرقانونی است نظیر شرطبندی و قمار و گروه دوم جرایمی است که به منظور تحصیل سود در راستای فعالیتهای اقتصادی پس از تأسیس قانونی تشکیلات اقتصادی اتفاق می افتد که شامل سوءاستفاده از سرمایه مورد استفاده در تشکیلات اقتصادی و فعالیت های منجر به ضرر شرکای اقتصادی، سهامداران و اشخاص ثالث، سوءاستفاده از سرمایه های امانی شرکت و انجام اقدامات علیه کارگران مانند تخلف از حداقل دستمزدها، نقض قوانین رقابت تجاری، نقض حقوق مصرف کننده و جرایم زیست محیطی و تخلفات نقض منافع دولت مانند فساد مالی و تقلب مالیاتی می شوند (دادخدایی، ۱۳۹۱). برخی از جرایم مربوط به دوره فعالیت شرکتهای تجاری است. جرایم ورشکستگی به تقلب و تقصیر جزو اینگونه جرایم محسوب می شود. جرایم ارتكابی در این مرحله را تحت عنوان جرایم شرکتی نامگذاری کرده اند. جرایم شرکتی معطوف به اقدامات مجرمانه دسته جمعی (هیئت مدیره و مدیرعامل) یا کارکنان شرکت است که اهداف مشترک را برای تسهیل منافع شرکت دنبال می کنند. جرایمی مانند حسابسازی، تقلب در تنظیم صورتهای مالی شرکت، رقابت مکارانه جزو این دسته قرار می گیرد.

جرایم موضوع فعالیتهای اقتصادی در دو حوزه رقابت میان تولیدکنندگان و توزیع کنندگان و حوزه مصرف متمرکز است. در آمریکا بر اساس قوانین حمایت از حقوق مصرف کننده، فروشنده ای که از رویه های غیرمنصفانه، فریبکارانه و تبلیغات دروغین، کالا و خدمات خود را عرضه نماید تحت تعقیب قرار می گیرد. ملاک تبلیغات فریبنده و خلاف واقع، ایجاد رابطه

غیرواقعی بین تصویر و بیان در تبلیغات، عدم وضوح عناصر مهم در تبلیغات و نحوه ارائه و محتوای تبلیغات است که باعث سردرگمی، اغتشاش انتخاب و تصمیم‌گیری صحیح مشتری می‌شود (حسینی، ۱۳۸۸).

با تبلیغ فریبنده و دروغین و وانمودکردن کالا و خدمات غیرواقعی به جای کالای با کیفیت، در واقع تولیدکننده یا توزیع‌کنندگان به طریق نامشروع، مالی را تحصیل می‌کنند که مستحق آن نبوده‌اند چرا که در صورت اطلاع رسانی صحیح به مشتری، او یا از خرید محصول خودداری مینمود یا به قیمت کمتر خریداری میکرد و این از مصادیق عمل بزهکاری به انگیزه کسب منفعت مادی است. در بیشتر قوانین داخلی کشورها و حقوق بین‌الملل، حقوق مصرف‌کننده را شامل حق برخورداری از سلامت و ایمنی، حق جبران خسارت، حق آموزش، حق داشتن محیط زیست سالم و غیره می‌دانند. مصرف‌کننده‌های که با تبلیغات دروغین مغبون شده و کالای تقلبی یا بی‌کیفیت دریافت داشته به نوعی بزه دیده جرم اقتصادی در حوزه مصرف محسوب می‌شود. از این گذشته، تبلیغات دروغ یا تقلب در کالا و خدمات، نقض قوانین کیفیت و استاندارد نیز هست. دامنه جرایمی که موجب نقض حقوق مصرف‌کننده است، تولید و توزیع کالا و خدمات را در برمی‌گیرد. این جرایم ممکن است به صورت کلان توسط شرکت‌های بزرگ تولیدکننده با تولید و عرضه کالاهای معیوب صورت پذیرد یا توسط واسطه‌ها و فروشندگان کوچک که نقش توزیع‌کننده را ایفا می‌کنند به صورت عرضه کالای معیوب یا فاقد استاندارد یا با تبلیغ کاذب یا قیمت غیرواقعی به وقوع بپیوندد (میرسعیدی و زمانی، ۱۳۹۲).

فعالیت‌های اقتصادی در سه حوزه تولید، توزیع و مصرف دچار بیشترین هجمه مجرمان قرار می‌گیرند. فعالیت‌های اقتصادی ارتباط تنگاتنگی با معیشت افراد دارد و کوچکترین خلل در این حوزه می‌تواند بیشترین فشار را به افراد وارد سازد. قانونگذار نیز در وضع مجازات برای اخلال در این سه حوزه اقتصادی، سختگیری نموده است و همانطور که در قانون تعزیرات (در حوزه تخلفات) یا در قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی مشهود می‌باشد آن است که قانونگذار مجازات سنگینی برای مرتکبین چنین جرایمی در نظر گرفته است.

#### ۴- جایگاه جرایم اقتصادی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲

بند ب ماده ۱۰۹ قانون مجازات اسلامی، شمول مرور زمان را نسبت به جرایم اقتصادی منع کرده و در تعیین مصادیق این دسته از جرایم مقرر می‌کند: «جرایم اقتصادی شامل کلاهبرداری و جرایم موضوع تبصره ماده ۳۶ این قانون با رعایت مبلغ مقرر در آن ماده».

قانون از تعریف کلی جرم اقتصادی اجتناب کرده و از روش تبیین مصادیق همانند روش شورای اروپا استفاده کرده است. این روش قبل از قانون مذکور در بخشنامه رئیس قوه قضائیه در خصوص جرایم کلان اقتصادی نیز به کار گرفته شده بود. شکل نگارش ماده به صورتی است که این مصادیق حصری است و مانع اطلاق عنوان جرم اقتصادی به سایر جرایم می‌شود. از این رو سایر رفتارهای مخل نظم اقتصادی در صورتیکه یکی از مصادیق جرایم مذکور نباشد، به هر اندازه که اهمیت داشته باشند، عنوان جرم اقتصادی ندارند و مشمول تشدیدهای مذکور در قانون جدید مجازات اسلامی نخواهند بود (حسینی و مهرا، ۱۳۹۴).

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، تحت تأثیر تحول اشکال جرایم و شیوه‌های ارتکاب آن، با اقتباس از مواد یک و سیزده قانون ارتقاء سلامت اداری و مقابله با فساد، اصطلاح جرایم اقتصادی را بدون تعریف، در ماده ۱۰۹، در کنار جرایم علیه امنیت و جرایم موضوع قانون مبارزه با مواد مخدر به کار برد و ضمن خارج ساختن این جرایم از شمول تعویق

صدر حکم و تعلیق اجرای مجازات در بند (ج) ماده ۴۷ و نیز مرور زمان، مصادیق آن را با توسل به نظام احاله در تبصره ماده ۳۶ همین قانون برشمرده و آن را شامل کلاهبرداری و جرایم سیزده گانه احصاشده در تبصره ماده ۳۶ دانست.

#### ۵- اصول و معیارهای تفسیر قضایی در حقوق کیفری

در این قسمت ما ابتدا انواع تفسیر را بیان خواهیم کرد و در ادامه اصول حاکم بر تفسیر قضایی را تشریح می نماییم.

#### ۵-۱- انواع تفسیر قانون

در این قسمت ما مهمترین روش های تفسیر را مورد بررسی و تبیین قرار خواهیم داد. ضرورت این امر آن است که زمانیکه ما می خواهیم یک قانون را تفسیر کنیم باید با روش های تفسیر نیز آشنا باشیم و هر نوع تفسیر بسته به نوع نگاه شخص ممکن است متفاوت باشد و لکن آن چیزی که مهم است به کارگیری صحیح اینگونه تفسیرها در محل خاص خود آن است؛ به عبارتی گاهی نیاز است که برای اجرای عدالت صرفا تفسیر ادبی را مدنظر قرار دهیم و لکن گاهی با شرایط متفاوت با یک نوع تفسیر منطقی می توان عدالت را برپاساخت.

#### ۵-۲- تفسیر منطقی

در بسیاری از موارد، تفسیر ادبی قانون، به تنهایی مشکل را حل نمی کند؛ لذا قاضی باید تحقیق گسترده تری را انجام دهد و با توجه به نظم منطقی مواد و اصول حاکم بر آن، معنای درست قانون و قلمرو اجرای آن را معین سازد. مثلا مواد متعارض را در برابر هم قرار دهد و تفسیری مناسب ارایه دهد.

با توجه به اشکالات و دشواری هایی که در نتیجه تفسیرهای قبلی ایجاد می شد، تفسیر توضیحی که حاکی از کشف منظور و مقصود واقعی مقنن است، راه حل منطقی به نظر می رسد. برای نیل به این مقصود قاضی باید از طریق مراجعه به گزارش های توجیهی و امور مقدماتی و صورت جلسات تنظیمی در موقع تدوین لوایح توسط دولت، همچنین مباحثات مجلس و کمیسیون های مربوط هدف واقعی قانونگذار را کشف و بر موارد ابهام و اجمال منطبق سازد. در صورتی که از بررسی و تحقیق لازم در سوابق قانونی و مذاکرات به هنگام وضع و تصویب قانون معنی واقعی قانون به دست نیاید قانون بایستی به نفع متهم تفسیر شود (گلدوزیان، ۱۴۰۱).

در مقام بیان تفاوت تفسیر مضیق و تفسیر منطقی باید گفت که اگر منظور واقعی مقنن از بیان کلمات با ظاهر عبارات به کار رفته تعرض داشت، تفسیر مضیق، ظاهر کلمات را مقدم می داند، حال آنکه تفسیر منطقی در این هنگام منظور واقعی مقنن را بر ظاهر کلمات مقدم می دارد.

رویه قضایی حاکم در ایران نیز به تفسیر منطقی نزدیک است و در موارد متعدد به همین نوع تفسیر پرداخته است؛ برای مثال اگرچه ماده ۶۹۸ ق.م.ا از واژه «انتشار اکاذیب» (به صورت جمع) استفاده کرده اما شعبه دوم دیوان کشور اظهار نموده: «... و اکاذیب و اعمال هم هر چند در ماده مزبور به کلمه جمع گفته شده ولی منظور نوع آن امور بوده است و بر حسب عرف و تبادل به یک عمل صدق می کند و اگر کسی یک فقره امر کذب و خلاف حقیقت را هم به نحو مقرر در آن ماده به کسی نسبت دهد قابل تعقیب است.»

در تفسیر منطقی آن چیزی که مشهود است آن می باشد که همگی بر محور دستیابی به مراد مقنن می باشد. تفسیر منطقی همچون دیگر تفسیرها، ممکن است مضیق یا موسع باشد، ولی از آنجاییکه ما را به مراد مقنن نزدیک می کند و جنبه

کاشفیت دارد باید به نتایج آن ملتزم شد. چنین امری با التزام به قاعده تفسیر مضیق در حقوق جزا منافاتی ندارد، زیرا قاعده تفسیر مضیق اصلی عملی است و فقط در موارد شک جاری می شود و تفسیر منطقی، موضوع آن را که شک باشد از میان می برد (قیاسی، ۱۳۹۸).

به عبارتی ما با استفاده از این تفسیر منطقی، بهترین و عادلانه ترین برداشت را از یک قانون مبهم یا مجمل انتخاب می کنیم و خود را به مراد مقنن نزدیک می کنیم که گاهی این تفسیر به صورت موسع می باشد و گاهی به صورت مضیق.

### ۳-۵- تفسیر ادبی

در تفسیر ادبی، قاضی تنها به الفاظ و عبارات قانون توجه دارد و می کوشد تا به یاری فنون مربوط به قواعد و دستور زبان، معنی درست آن را بفهمد و اجمال و نقص قانون را برطرف سازد. به عنوان مثال واژه ابطال و عدم نفوذ در عرف عمومی به جای هم به کار می روند؛ در حالی که در زبان قانون، این دو واژه مفهوم خاصی را القا می کنند.

اصل در تفسیر قوانین جزایی آن است که مضیق و محدود به منطوق صریح قانون باشد (صانعی، ۱۳۸۸). این روش در ابتدای پیدایش اصل قانونی بودن جرایم و مجازات ها طرفداران زیادی داشته است، مثلاً بکاریا معتقد بود که قضات محاکم کیفری حق ندارند قوانین جزایی را به طور موسع تفسیر نموده و به موارد و نظایری که صریحاً در قانون پیش بینی نشده است توسعه دهند. طرفداران این روش با توجه به اصل تفکیک قوا می گویند قضات برای تفسیر قانون باید به منطوق آن و آنچه به طور صریح و منجز بیان شده توجه کنند؛ محاکم نمی توانند به استناد روح قانون و مفاد آن عمل کنند زیرا هرگاه قانون دستوری را لازم بداند خود آن را به طور صریح و روشن بیان می کند و هرگاه از بیان امری خودداری نمود دلیل است که آن امر برخلاف وظایف محوله و اصل تفکیک قواست.

در این روش حتی اگر مراجعه به سوابق قانون نشان دهد که قانونگذار معنای دیگری از بیان مطالب اراده کرده و در متن قول دیگری آمده است متن قانون حجت خواهد بود (اردبیلی، ۱۴۰۱).

مفهوم تفسیر قانون تا جایی وسعت دارد که جستجوی ظهور الفاظ قانون راهم در برمی گیرد. تفسیر ادبی عبارت است از بررسی وضع مفردات در عبارت قانون و در نظر گرفتن معانی آنها در حال انفراد و ترکیب و در نظر داشتن نقطه گذاری و ملاحظه کردن صریح معنای ماده قانونی مورد تفسیر. بنابراین کلیه استنباط های قاضی از یک متن قانونی که براساس قواعد ادبی صورت می گیرد، تفسیر ادبی نام دارد (قیاسی، ۱۳۹۸).

در تفسیر ادبی اصل را بر تفسیر مضیق قوانین جزایی می گذاریم و صرفاً به ادبیات ماده قانونی اکتفا می کنیم. قانونگذار می بایست در زمان وضع قانون از بهترین الفاظ خود برای بیان هدف و مراد خود سخن می گفت و اینکه ما بخواهیم از الفاظ موجود در قانون برداشت علیحده ای جهت دستیابی به هدف احتمالی قانونگذار داشته باشیم اشتباه می باشد و اگر قانونگذار می خواست خود می توانست با تکمیل نمودن ماده قانونی مراد خود را به طور صریح اعلام نماید. فلذا ما در تفسیر ادبی صرفاً به الفاظ و ادبیات موجود در ماده قانونی اکتفا می کنیم که این تفسیر با اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری همخوانی زیادی دارد.

### ۴-۵- تفسیر تاریخی

چنانچه قاضی از ملاحظات تاریخی برای کشف منظور قانونگذار استفاده نماید، تفسیر را تاریخی می نامند. به عنوان مثال مقام قضایی از مقدمات تهیه قانون و مباحثه نمایندگان مجلس، منظور قانونگذار را کشف و قانون را تفسیر می کند.



تفسیر تاریخی چنین تعریف شده است که هرگاه یک قانون را مقنن از عرف و عادت یا قوانین دیگر اقتباس کرده باشد با ملاحظه سوابق تاریخی آن قانون می توان آن را به خوبی تفسیر نمود (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۰).

پس باید با استفاده از تاریخ، عقایدی را که در زمان وضع قانون مورد توجه بوده و مسلم است که در تدوین مواد از آن عقاید الهام گرفته شده است، تشخیص داد و هدف اجتماعی قانونگذار و اصول مورد احترام او را تعیین کرد و با مطالعه کتابهایی که مورد مراجعه نویسندگان قانون بوده است به روح آن دست یافت.

تفسیر تاریخی از جهت مطالعه کتابها و عقایدی که قانونگذار از آنها الهام گرفته و به آنها مراجعه کرده است تا اندازه ای با تفسیر اصولی مشترک دارد. وجه افتراق این دو تفسیر در آن است که در تفسیر تاریخی آنچه مقنن از عرف و عادت یا قوانین دیگر اخذ می کند همواره اصول و قواعد کلی نیست و ممکن است امری جزئی یا ماده ای قانونی باشد. علاوه بر آنکه در تفسیر اصولی، خود اصل یا قاعده کلی به قانون جدید منتقل نشده، بلکه قانون تحت تاثیر و با توجه به اصل کلی نوشته شده است ولی در تفسیر تاریخی ممکن است مطالعه تاریخ مسئله به ما نشان دهد که ماده قانونی فعلی عینا اقتباسی از قوانین گذشته است. (قیاسی، ۱۳۹۸).

در نظام حقوقی فعلی ما، از آنجاکه بخش عظیمی از قوانین جزائی از شرع گرفته شده است، تفسیر تاریخی و اصولی جایگاه ویژه ای دارد و باید بدان توجه بیشتری شود. بنابراین زمانیکه یک قانون دارای ابهام بود مقام قضایی می تواند با مراجعه به اوضاع و احوال زمان تصویب و یا مستندات آن که در زمان تصویب مورد بحث و گفتگو قرار گرفته و یا صحبتهای واضعان قانون، بهترین تفسیر را برگزیند. همچنین می توان گفت که مقام قضایی برای یک تفسیر منطقی و رسیدن به مراد مقنن از تفسیر تاریخی استفاده می کند و حکم موضوع دعوا را با بررسی سوابق موجود پیدا می کند.

## ۶- تفسیر اصولی

در این روش قواعد حقوقی و مواد قانونی، با توجه به اصول کلی و قواعد اصلی حاکم بر سیستم حقوقی تفسیر می شوند. البته تفکیک این نوع از تفسیر از تفسیر منطقی به آسانی امکان پذیر نیست.

تفسیر اصولی یعنی تفسیر مواد قانونی از طریق تحقیق در ماهیت اصول و مبانی حقوقی که مواد مورد تفسیر بر پایه آن اصول و مبانی قرار گرفته اند؛ مثلا مواد باب شرکت و تقسیم مال الشرکه در قانون مدنی بر پایه قاعده لاضرر قرار گرفته است (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۰).

در قوانین جزائی می توان از قاعده درأ یا اصل تسهیل در حق الله نام برد که مبنای بسیاری از فروع فقهی است. مواد قانونی متنوع و بی شمار نظام حقوقی به سان شاخ و برگ های انبوه درخت کهن سال اند که نهایتا به تنه واحدی پیوسته اند و از ریشه واحدی تغذیه می کنند و در عین کثرت از وحدت برخوردارند. اصول و قواعد کلی نیز همان عامل وحدت بخش نظام قضائی می باشند. در مکتب حقوقی اسلام، اصولی همچون اصل برائت، لزوم، صحت و قواعدی مانده قاعده ید، تسلیط، لاضرر، درأ و دهها اصل و قواعد دیگر که در کتابهای اصولی و قواعد فقه ذکر شده است، عامل وحدت بخش احکام فراوان فقهی می باشند و کمتر حکم فقهی می توان یافت که به طور مستقیم یا غیرمستقیم از اصول و قواعد مذکور متأثر نباشد (قیاسی، ۱۳۹۸).

تفسیر اصولی از آنجاییکه بر اصول مورد قبول قانونگذار در امر تقنین استوار می باشد به منظور وصول به مراد مقنن روشی بسیار مطلوب به حساب می آید. اصلی که مبنای تفسیر اصولی قرار می گیرد ممکن است اصلی لفظی یا عملی یا

قاعده ای فقهی یا رویه قضایی مستمر و متبع در کار قضایی باشد. زمانیکه مقام قضایی می خواهد یک ماده قانونی مبهم را تفسیر کند می تواند با تمسک به اصول و قواعد حاکم بر قاعده موجود اقدام به تفسیر ماده قانون نماید.

### ۱-۶- تفسیر لفظی

در این روش با استفاده از قواعد کلی زبان شناختی به درک مراد قانون گذار نایل می شویم. قواعد مربوط به تخصیص، تقييد، نسخ، مفاهيم و انواع دلالت ها از جمله اصول مورد استفاده در این روش می باشند.

میان تفسیر لفظی و تفسیر ادبی تمایز آشکاری وجود دارد. قواعد ادبی هر زبان مختص به همان زبان است، چنان که در برخی از زبان ها صفت قبل از موصوف و در برخی دیگر پس از موصوف آورده می شود و همین اختلاف مانع از دادن حکمی کلی در مورد محل صفت و موصوف می شود، ولی قواعد تفسیر لفظی که در علم اصول فقه به شکل بسیار گسترده ای مورد بحث قرار گرفته است قواعدی کلی و شامل تمامی زبان ها می باشند. قواعد ادبی نوعاً متکفل یافتن معانی کلمات می باشند؛ مثلاً در زبان عربی گفته می شود که فاعل مرفوع و مفعول منصوب است و بر اساس این قاعده معنای جمله روشن می شود ولی قواعد الفاظ علم اصول نوعاً متکفل یافتن مراد گوینده می باشند.

روش تفسیر لفظی با مکتب تفسیر تحت اللفظی نیز مغایرت دارد، هر چند حقوق دانان ما عنوان تفسیر لفظی را بر مکتب تفسیر تحت اللفظی نیز اطلاق می کنند (کاتوزیان، ۱۴۰۱)، ولی تفسیر لفظی یک روش تفسیر است و تفسیر تحت اللفظی عنوان یک مکتب تفسیری است که هدف آن یافتن مراد مقنن و وجه مشخصه آن تعبد به نصوص و کامل دانستن قانون است و برای نیل به هدف خویش از روش های مختلف، مانند بررسی اقدامات مقدماتی، قیاس و غیره سود می جوید. پاره ای از روش های مورد قبول این مکتب، هم چون استفاده از مفهوم مخالف، در واقع همان روش تفسیر لفظی به معنایی است که ما آن را تعریف نمودیم.

اصول و قواعد تفسیر لفظی بسیار گسترده بوده و عالمان اصول فقه، در طی قرون و اعصار به مباحث آن عمق و غنای فراوانی بخشیده اند، اما متأسفانه در کتب حقوقی ما اثری از این همه تحقیق و موشکافی های علمی دیده نمی شود و تنها در درس «مقدمه علم حقوق» به اختصار از این مباحث یاد شده است. شاید دلیل این امر، آموزش خود اصول فقه به عنوان درسی مستقل در دانشکده های حقوق بوده است. به هر حال حقوق دانان اسلامی بخش عمده قواعد تفسیر لفظی را در مباحث الفاظ علم اصول فقه مطرح می کنند که این مباحث اختصاص به بررسی قواعدی دارد که هر متکلم در مقام سخن گفتن ملزم به رعایت آن ها است و بدین جهت با آگاهی از آن قواعد می توان به کشف مراد گوینده نایل آمد. بر خلاف علم لغت که از معنای لفظ و ماده آن بحث می کند در این جا از شکل و هیئت لفظ بحث می شود؛ مثلاً گفته می شود دو لفظ مطلق و مقید در هر زبان و به هر معنایی که باشند همواره با هم جمع و منجر به تقييد مطلق می شوند.

### ۷- اصول حاکم بر تفسیر قضایی در حقوق کیفری

در این قسمت اصول حاکم بر تفسیر قضایی را به طور مختصر مورد بررسی قرار خواهیم داد. هر چند اصول دیگری نیز در خصوص تفسیر قضایی وجود دارد ولیکن اصل مضیق و موسع قوانین جزایی و اصل برائت و تفسیر به نفع متهم، مهمترین اصول حاکم بر آن می باشند. ضرورت بیان این موضوع نیز آن می باشد که در زمان تفسیر یک ماده قانونی باید تمام جوانب امر سنجیده شود و نمی توان تفسیر به عنوان یک ابزار سلیقه ای و شخصی در اختیار فرد قرار گیرد و در هر صورت باید در چارچوب اعلامی از سوی حقوقدانان و واضعان قانون تفسیر صورت پذیرد.

## ۷-۱- اصل تفسیر مضیق

اندیشه وجود قانون کامل بشری موضوعی گراف است و به دلیل کلی بودن قوانین و ابهام آنها، در مواردی نیاز به تفسیر امری محتمل و ضروری می باشد. تفسیر قانون در واقع اقدامی از سوی قانونگذار یا دادرس در جهت رفع ابهام و اجمال از قانون است که به علت وابستگی قوانین کیفری به حقوق و آزادی های فردی و با توجه به شدت عمل موجود در آنها، تفسیر مضیق قوانین کیفری از اهمیت فوق العاده ای برخوردار می باشد که البته به معنای سهل انگاری و مسامحه در ارائه تفاسیر کیفری نیست. بررسی مبانی و ادله تفسیر قوانین کیفری امری حیاتی در جهت کشف اراده حقیقی شارع و قانونگذار و کشف قواعدی برای جلوگیری از ارائه تفاسیر نامحدود و حفظ حقوق افراد و جامعه و در نهایت رعایت عدالت در حق همه افراد دخیل در دعوی می باشد. فقه امامیه و به تبع آن نظام کیفری ایران، امکان تفسیر مضیق احکام و قوانین کیفری را پذیرفته اند و این مطلب با استناد به آیات و روایات ثابت می گردد؛ البته در این زمینه ادعای اجماع نشده است ولی به کرات از سوی فقها و حقوقدانان مورد استفاده قرار گرفته است که دال بر عاقلانه بودن موضوع می باشد و مواردی از قبیل رعایت عدالت، تسامح و تساهل، اصل برائت و رعایت اصل قانونی بودن جرم و مجازات ها اصلی ترین مبانی تفسیر مضیق قوانین کیفری به شمار می آیند؛ لذا با نگاهی به جایگاه تفسیر مضیق در نظام کیفری ایران به این مشاهده می گردد که تفسیر مضیق قوانین کیفری تا پیش از تصویب قوانین مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ با تأکید بر تفسیر به نفع متهم صورت می گرفت؛ اما پس از آن در یک سیر تاریخی، حقوقی و منطقی، از نگرش صرف به رعایت حقوق متهم، بیش از گذشته به سمت رعایت بی طرفی و حفظ حقوق طرفین و در نتیجه رعایت عدالت و حفظ ارزش های جامعه در کنار توجه به رعایت حقوق متهم سوق یافت و در واقع قانونگذار اجرای صحیح تفسیر مضیق قوانین کیفری را منتهی به تفسیر به نفع متهم ندانست که امری مطلوب و قابل توجیه می باشد.

تفسیر مضیق نوعی از تفسیر قضائی است که بموجب آن مدلول یک قانون در چهارچوب مفهوم خویش محسوس گردیده و از سرایت دادن آن به موارد سکوت و یا به مواردی که احتمال دارد که شامل آن موارد باشد خودداری می شود در قانون مجازات باید تفسیر مضیق نمود در قوانین مربوط به ادله اثبات دعوی و امارات قانونی و مسئولیت مدنی حتماً باید تفسیر مضیق کرد (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۰). تفسیری است که در آن از معنای مواد قانونی تجاوز نموده و حدود اجرای آن را توسعه ندهند. اصولاً تفسیر مضیق در قوانین مربوط به نظم عمومی به کار می رود زیرا این قبیل قوانین با مصالح اساسی جامعه پیوند دارد و بر اساس آن، آزادی های فردی حفظ می گردد (قیاسی، ۱۳۹۸).

مطابق اصل قانونی بودن جرم و مجازات، تمامی قوانین کیفری باید به طور مضیق و محدود تفسیر گردند و قوانین، کاملاً طبق همان الفاظ و عباراتی که قانونگذار برای بیان اغراض خود به کار برده است، صورت گیرد. این تفسیر، جلوه ای از اصل برائت است و به منظور پاسداری از حرمت و آزادی افراد به کار گرفته می شود.

بعضی معتقدند قاضی نباید از محدوده اصل قانونی بودن حقوق جزا فراتر رفته و به خاطر ملاحظات سیاسی و اجتماعی، حقوق و منافع و آزادی های فردی را به مخاطره اندازد. روش تفسیر مضیق مبتنی بر این است که دادرس به منطوق قانون و مواردی که صریحاً و منجزاً بیان شده توجه و منظور مقنن را از مفهوم کلمات و عبارات و با رعایت قواعد دستوری استنباط نماید. مع هذا، در مواردی که قانون صریح و روشن نیست باید آن را به نفع متهم تعبیر و تفسیر نمود. مبانی تفسیر محدود یا مضیق قوانین جزائی، با عنایت به اصل ۳۶ قانون اساسی اصل قانونی بودن جرم و مجازات است. بنابر یک ضرب المثل قدیمی در مورد شک و تردید باید همیشه نفع متهم رعایت گردد. تفسیر مضیق قوانین جزائی قابل انتقاد

است زیرا این نوع تفسیر وقتی می تواند صحیح باشد که قانون همیشه بدون عیب و نقص باشد. تعداد قوانین اصلاحی در هر سال از قوانینی که تأسیس و برای اولین بار وضع می شود غالباً بیشتر است، به علاوه توسل به تفسیر مضیق موجب می شود که حقوق در همان شکل اولیه باقی بماند، در حالی که حقوق امری است که با پیشرفت جامعه قابل تحول است و مقنن نیز می تواند با توجه به تشریفات طولانی قانونگذاری، خود را به سرعت با تحولات مزبور هماهنگ سازد (نوربها و همکاران، ۱۴۰۱).

در زبان حقوقدانان از تفسیر به نفع متهم نیز سخن فراوان به میان می آید. اما باید توجه داشت که این دو اصطلاح با هم تفاوت دارند زیرا هر تفسیر مضیقی همواره به نفع متهم نیست و تفسیر به نفع متهم هم همیشه مضیق نیست. اساساً آنچه در تفسیر قوانین کیفری مهم است ملحوظ داشتن نفع متهم است که گاه به تفسیر مضیق تعبیر و گاه این دو نوع تفسیر یکی انگاشته می شوند. اصولاً تفسیر به نفع متهم از اصول عملی بوده و مجرای آن حالت شکمی است که پس از یأس از یافتن مقصود قانونگذار پیدا می شود. به این معنی که قاضی وظیفه دارد که به هر طریقی، چه با استفاده از پیشینه تاریخی حکم و صورت مذاکرات و پیش نویس لوایح و چه با استفاده از ملزومات عقلی در فهم مراد قانونگذار بکوشد و فقط هنگامی می تواند قانون را به نفع متهم تفسیر کند که از جستجوی خود مأیوس گردد. منشأ شک نیز ممکن است سکوت یا اجمال قانون باشد که اصطلاحاً آن را شبهه حکمی می نامند. ولی اگر متعلق این شک امور خارجی باشد این شبهه مصادیقی است. برای مثال اگر با متهم به سرقت دیگری همراه بوده که فرار نموده و معلوم نشود که آیا شخص فراری در سرقت شرکت داشته یا نه نمی توان عمل متهم را با شق ۴ ماده ۶۵۶ قانون مجازات اسلامی منطبق نمود و در صورت یأس از دسترسی به متهم فراری بایستی از لحاظ سود متهم عمل را با ماده ۶۶۱ قانون مجازات اسلامی تطبیق داد. این نکته را نیز باید در اینجا بیافزاییم که تفسیر به نفع متهم ریشه در اصل برائت دارد که خود از اصل قانونی بودن جرم و مجازات گرفته شده است.

## ۲-۷- اصل تفسیر موسع

نوعی از تفسیر قضائی است که بموجب آن مدلول یک قانون از قلمرو خود تجاوز داده شده و به موارد سکوت قانون سرایت داده می شود. در قوانین مدنی و تجاری اصل این است که تفسیر موسع شود ولی در موارد استثنائی مانند قوانین مسئولیت مدنی - مرور زمان و مانند اینها تفسیر مضیق باید نمود (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۰).

تفسیر موسع آن است که معنی مواد قانونی را تا آنجا که قابلیت کشش دارد، با رعایت انصاف و عدالت قضایی توسعه دهند. در تفسیر موسع تنها پای بندی به الفاظ و عبارات قانون کافی نیست و باید به مصالح مورد نظر قانونگذار نیز مراجعه کرد.

بر اساس این روش، حکمی که قانون برای موضوعی معین در نظر گرفته به موضوعات و حالات مشابه تسری داده می شود زیرا قانونگذار به همه این اعمال و رفتار انسانها احاطه و اشراف ندارد تا آنها را پیش بینی کند یا برای هر یک حکمی مستقل در قانون در نظر گیرد. لذا با استناد به روح و هدف قانونگذار و عرف و عادت، تفسیری موسع از قانون ارایه می شود.

در حقوق خصوصی به سبب انعطاف پذیری بیش تر متون قانونی و نپرداختن به جنبه های نظم عمومی و مصالح اجتماعی، قاضی می تواند با توسل به این شیوه، راه حلی درخور بیابد؛ اما بر عکس در امور جزایی که عموماً جنبه نظم عمومی دارد و به مصالح اجتماعی مربوط می گردد، تفسیر موسع به سلب حقوق و آزادیهای فردی می انجامد و با اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتهای سازگاری ندارد. بر اساس تفسیر موسع مفاد یک حکم، مصادیق مشکوک خود را نیز شامل می شود.



ذکر این نکته الزامی می باشد که در تمامی زمینه ها قانونگذار تاکید نموده است که اصل بر براءت است یعنی اگر فردی متهم بر ارتکاب جرمی باشد، اصل بر بی گناهی اوست و فرد مدعی می بایست مجرمیت او را اثبات نماید. فی الواقع در امور کیفری اصل بر براءت متهم می باشد مگر اینکه دلایل قوی دال بر اثبات مجرمیت او وجود داشته باشد.

#### ۴-۷- اصل تفسیر به نفع متهم

اصل تفسیر به نفع متهم اصلی عملی است و مجرای آن هم شک می باشد. رابطه این اصل با تفسیر مضیق از لحاظ منطقی، عموم و خصوص من وجه است و مبنای این اصل، اصل قانونی بودن جرم و مجازات است که خود در اصل براءت ریشه دارد. نزدیکی تفسیر به نفع متهم و تفسیر مضیق تا بدان حد است که برخی تفسیر مضیق را با تفسیر به نفع متهم تعریف کرده اند که بدین جهت، وجوه مشترک این دو تفسیر بسیار زیاد است (قیاسی، ۱۳۹۸).

یکی از قواعد مسلمة در حقوق جزا، اصل قانونی بودن جرم و مجازات است که به منظور حمایت از حقوق متهمان وضع شده است و نتیجه اجرای این قاعده منجر به تفسیر قانون به نفع متهم گردیده و یکی از موارد تفسیر قانون به نفع متهم، تفسیر مضیق از قانون است، تا دادرسان در برخی از موارد با تفسیر موسع از قانون در جرم انگاری متهم، نتوانند عملی را که قانونگذار مستقیماً جرم اعلام نکرده، جرم محسوب کنند و متهم را مجرم اعلام نموده سپس مجازات نمایند. این اصل از نظر شرعی و فقهی نیز ریشه در اصل براءت، قبح عقاب بلایان و قاعده درء دارد. و در حقیقت مدرک قانونگذار در تدوین این اصل، سه دلیل شرعی ذکر شده می باشد.

بنابراین با دقت بیشتر می توان گفت؛ اصل تفسیر مضیق ریشه در اصل تفسیر به نفع متهم دارد و اصل اخیر نیز ریشه در قاعده قانونی بودن جرم و مجازات و قاعده قانونی بودن جرم و مجازات ریشه در اصل براءت و اصل براءت مبتنی بر قاعده قبح عقاب بلا بیان می باشد (اردبیلی، ۱۴۰۱).

جایگاه تفسیر قانون هنگام عارض شدن شک است که شک نیز در فرض مسئله در دو مقام قابل تصور است. یکی شک در اراده قانونگذار؛ بدین توضیح که گاهی قانون، به جهت ابهام یا اجمال از وضوح و صراحت لازم برخوردار نبوده، یا با قوانین دیگر در تعارض است که این امور سبب ایجاد ضرورت به تفسیر قوانین می شوند. دوم شک در اثبات جرم؛ یعنی دلیلی علیه متهم در دست نبوده، یا ادله جرم ناکافی است، به گونه ای که نمی توان متهم را محکوم کرد.

هنگام شک در اراده قانونگذار، قاضی موظف است به تفسیر قانون از راه های معتبر قانونی بپردازد و تفسیر قانون به نفع متهم در این فرض معنا ندارد، اما هنگام شک در اثبات جرم، قاضی می تواند با تفسیر مضیق از قانون، فلان کار ارتكابی را که در قانون تصریح به جرم بودنش نشده، ولی ما شک در شامل شدن عنوان مجرمانه بر آن داریم از تحت عنوان مجرمانه خارج نماید و در نتیجه به استناد ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری حکم به براءت متهم صادر کند.

#### نتیجه گیری و پیشنهادات

قانون اساسی در اصول ۷۳ و ۱۶۷ به تفسیر قضایی به عنوان یک منبع مستقل مشروعیت داده است. در اصل ۷۳ صراحتاً تفسیر قضایی برای تمیز حق مورد پذیرش قرار گرفته است. هرچند ما اصول و روشهای حاکم بر تفسیر قضایی در امور کیفری را مورد پذیرش قرار بدهیم، باید اذعان کنیم که تمام این اصول و روش باید ابزاری برای رسیدن به حق و عدالت باشد.

اصولی که ما را در تفسیر عادلانه یاری می سازد شامل اصل قانونی بودن جرم و مجازات ها، اصل برائت، تفسیر مضیق به نفع متهم می باشد و هرچند اصول دیگری نیز از جمله اصل بی طرفی و اصل عطف به ما سبق نشدن قوانین کیفری نیز وجود دارد ولیکن اصول اصلی حاکم بر تفسیر قضایی همان اصول اولیه ذکر شده می باشد. مقامات قضایی بایستی با استفاده از این اصول در مواردی که قانون ابهام یا ناقص یا مجمل می باشد بهترین تفسیر را برای تمیز حق انتخاب می کنند که این تفسیر علاوه بر رعایت حقوق طرفین یک پرونده، عدالت را برقرار نماید. اگر نگاه به تفسیر قضایی یک نوع نگاه عدالت محوری باشد بسیار می تواند جامعه قضایی را به عدالت نزدیک کند. اما متأسفانه برخی از این اصول در ادبیات افراد دخیل در پرونده های کیفری شامل قضات و وکلا به معنای در نظر گرفتن نفع برای متهم می باشد که این تفکر کاملاً مخالف حق و عدالت می باشد. واضعان این اصول در پی آن نبوده اند که از فرد مجرم حمایت نمایند بلکه هدف حمایت از افراد بی گناه در مقابل زیاده خواهی حکومت ها بوده است. فلذا اگر نگاه مقام وکالت یا قضاوت یک نوع عدالت محوری باشد می تواند با استفاده از این اصول و ابزار تفسیر، عدالت را تا حد اعلی برقرار نماید اما اگر نگاه نفع متهم باشد، تمام مسیرهای یک پرونده به سمت برائت وی حرکت می کند.

یکی از جرایمی که بسیار در میان مردم دارای حساسیت می باشد جرایم ارتكابی توسط کارکنان دولت می باشد. در این رساله دولت به منزله حاکمیت می باشد نه قوه مجریه. از آنجاییکه در وضع فعلی عموم مردم دچار مشکلات اقتصادی می باشند، به محض آنکه از ارتكاب جرم اقتصادی توسط کارمندان دولت اطلاع می یابند اقدام به ابراز واکنش منفی می نمایند.

در مجموعه قوانین ما جرم اقتصادی به صورت خاص تعریف نشده است و صرفاً در مواد ۳۶ و ۱۰۹ قانون مجازات اسلامی مصادیق حصری جرم اقتصادی ذکر شده است بدین معنا که نمی توان مصادیق دیگری را به این جرایم اضافه نموده و قانونگذار بدون ذکر تعریف جرم اقتصادی و واگذاری تعیین مصداق به مقام قضایی، خود مستقیماً تمامی جرایم اقتصادی را برشمرده است. فلذا ما برای اینکه متوجه بشویم یک جرم اقتصادی محسوب می شود یا خیر صرفاً بایستی به این دو ماده فوق الذکر مراجعه نماییم. زمانیکه به این مصادیق مراجعه می کنیم با برخی از جرایمی مواجه می شویم که فاقد خصیصه اقتصادی به طور کلی هستند از جمله کلاهبرداری؛ اگر کلاهبرداری به اقتصاد یک منطقه یا محل یا دولت ضربه یا ضرری وارد سازد منطقی و معقول است که آن را یک جرم اقتصادی برشماریم ولی زمانیکه یک شخص فرضاً مال یک شخص دیگر را با فریب میبرد، بسیار سخت است که آن را از جمله جرایم اقتصادی برشماریم. لکن در هر صورت با توجه به وضعیت قانونی، ما مکلف به تبعیت از نظر ناقص قانونی هستیم.

از تعریف جرم اقتصادی که عبور کنیم و وارد مجموعه قوانین جرایم کارکنان دولت شویم باز با تشتت قوانین و ابهام و اجمال و تعارضهای فراوانی مواجه می شویم. هرچند زمانیکه قانونگذار در حال وضع یک قانون است نمی تواند تمام اوضاع و احوال و شرایط را در نظر بگیرد، ولیکن استفاده از کلمات چند پهلو یا تعارض در صدر و ذیل مواد و امثالهم توجیه ناپذیر است. به طور مثال قانونگذار در وضع ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات، بسیاری از نهادهای حاکمیتی را ذکر نموده است ولیکن در قسمت ذیل ماده که بحث اجمال و تفریط را مطرح نموده صرفاً از وجوه و اموال دولتی سخن به میان آورده است که این تعارض باعث می شود که نهادهای بسیار بزرگ غیردولتی مثل شهرداری با تمسک به این تعارض قانونی، هر نوع اجمال و مسامحه خود را خارج از این ماده بدانند و راه برای انجام تخلفات گسترده باز بماند. هرچند تفسیر قضایی به عنوان یک ابزار به کمک عدالت آمده و کلمه دولتی را به معنای حاکمیت تفسیر می کند نه قوه مجریه، ولیکن باز از آنجاییکه امکان تفسیر واحد و الزام مقامات قضایی به این تفسیر وجود ندارد، گاهی در موارد

مشابه تشتت آرا وجود دارد و در یک پرونده با این استدلال که شهرداری ها جزو اشخاص ذیل ماده ۵۹۸ قانون فوق الذکر نیستند یک فساد چند میلیارد تومانی با حکم تبرئه مواجه می شود اما در یک شعبه دیگر با استفاده از اصول و روشهای تفسیر قضایی، شهرداری ها را نیز شامل اشخاص ماده ۵۹۸ قانون مارالذکر دانسته و به مجازات مندرج محکوم می نماید.

تمامی این تفسیرها به مجمل یا مبهم یا نقص قانون باز می گردد. در صورتیکه یک قانون جامع و کامل بدون ابهام وضع می شد و یا اینکه پس از وضع قانون و گذشت زمان معتابه و اتمام ابراز برداشتها، قانونگذار با انتخاب بهترین تفسیر، قانون را اصلاح می نمود، راه بر تشتت آرا و خدشه به عدالت بسته می شد.

### منابع و ماخذ

- [۱]. آذرنوش، آذرتاش (۱۴۰۱)، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ص ۱۲۶۹.
- [۲]. آذری متین، افشین (۱۳۸۶)، جرم پورسانت در حقوق کیفری ایران، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۱، ص ۸۷ - ۱۰۴.
- [۳]. ابراهیمی، شهرام؛ صادق نژاد نائینی، مجید (۱۳۹۳)؛ تحلیل جرم شناختی جرایم اقتصادی؛ مجله پژوهش حقوق کیفری؛ سال دوم؛ شماره پنجم؛ ص ۱۴۷ - ۱۷۴.
- [۴]. اردبیلی، محمدعلی (۱۴۰۱)؛ حقوق جزای عمومی، تهران، میزان، چاپ هشتم، جلد اول، ص ۲۵۶.
- [۵]. اردبیلی، محمد، (۱۴۰۱) حقوق جزای عمومی، انتشارات فردوسی، تهران، چاپ اول، جلد دوم، ص ۱۷۶.
- [۶]. استوارسنگری، کورش (۱۳۸۸)، مفهوم دولت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشریه دو فصلنامه حقوق اساسی، صفحات ۴۹ - ۸۶.
- [۷]. اسماعیلی، اسماعیل (۱۳۷۳)، اکل مال به باطل در بینش فقهی شیخ انصاری، کاوش نو در فقه اسلامی، مجله فقه، شماره اول، سال اول، ص ۱۲۷ - ۱۴۷.
- [۸]. اعظمی مقدم، مجید (۱۳۹۰)، مفهوم شناسی جرم اقتصادی یا فساد اقتصادی، نشریه کارگاه، دوره دوم، سال چهارم، شماره ۱۶؛ ۵۵ - ۸۴.
- [۹]. امیدی، جلیل (۱۳۹۸)، تفسیر قانون در حقوق جزا، تهران، انتشارات میزان، ص ۴۸۰.
- [۱۰]. باقرزاده، احد (۱۳۹۲)، جرائم اقتصادی و پولشویی، تهران، انتشارات مجد، ص ۲۵۵.
- [۱۱]. باقی زاده، محمدجواد؛ امیدی فر، عبدالله (۱۳۹۳)؛ ضرورت حفظ نظام و منع اختلال در آن در فقه امامیه، فصلنامه علمی شیعه شناسی، دوره ۱۲، شماره ۴۷، ۱۷۰ - ۲۰۰.
- [۱۲]. برزگری دهج، حمید؛ الهی منش محمدرضا (۱۴۰۱)، سیاست های پیش گیری وضعی از فساد در قلمرو معاملات دولتی، مجله پژوهش های نوین حقوق اداری، شماره ۱۰، ص ۱۴۹ - ۱۷۵.
- [۱۳]. بندرچی، محمدرضا (۱۳۹۸)، سکوت قانون و روش شکست آن، فصلنامه علمی دانشنامه های حقوقی، شماره ۳، ۴۹ - ۶۳.
- [۱۴]. بهره مند، حمید (۱۳۹۹)، آسیب شناسی قوانین مربوط به جرایم اقتصادی در نظام حقوقی ایران، تهران، انتشارات قوه قضائیه، ص ۲۸۰.



- [۱۵]. پرادل، ژان (۱۴۰۰) تاریخ اندیشه های کیفی، مترجم: علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات سمت، ص ۱۶۴.
- [۱۶]. جعفری تبار، حسن (۱۳۸۸)، مبانی فلسفی تفسیر حقوقی، تهران، انتشارات مجد، ص ۲۴۶.
- [۱۷]. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۱)، مقدمه عمومی علم حقوق، تهران، گنج دانش، ص ۲۷۲.
- [۱۸]. جعفری لنگرودی، محمد (۱۴۰۰) ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، چاپ نوزدهم، ص ۸۴۲.
- [۱۹]. جمشیدی، علیرضا (۱۳۸۸)، پیشگیری از جرایم اقتصادی، از اقدام های قضایی تا اقدام های اجرایی در مجموعه سخنرانی های ارائه شده در نخستین همایش ملی پیشگیری از وقوع جرم، به کوشش محمد فرجیها و سیدمحمدحسین سرکشیکیان، چاپخانه معاونت آموزش ناجا، ص ۶۴ - ۸۵.
- [۲۰]. حاجی تبار فیروزجائی، حسن؛ کلانتری، کیومرث؛ فیروزیان حاجی، حمیدرضا (۱۴۰۰)، چالشهای ناشی از اجمال قانون مجازات اسلامی در مرحله اجرای مجازات جایگزین حبس، فصلنامه علمی دیدگاههای حقوق قضایی، دوره ۲۶، شماره ۹۶، ص ۴۳ - ۶۸.